

# پارسیان عربی نویس

عبد الحمید کاتب - پیدع الزمان ہمدانی

تالیف  
فیروز حریری

۱۳۲۵ء ماہ

### از همین مؤلف

- ۱- ترجمه دفاع از اسلام بقلم بانو دکتر واگلری
- ۲- ترجمه شیمه و ماشورا بقلم محمد جواد مقنیه
- ۲- موشح در ادبیات عرب
- ۴- دراسة و جیزة حول اشعارها تنق العربیة

~~تتبع~~  
~~و حاصل~~  
~~حریر~~

# پارسیان عربی نویس

ن-۳

عبد الحمید کاتب - بدیع الزمان ہمدانی

۷۲۶۸۹



تالیف

کتابخانہ شخصی

فیروز حریرچی

شہریور ماہ ۱۳۴۵



---

این کتاب در ۱۰۰۰ نسخه در چاپخانه «ارژنگ»  
میدان بهارستان بطبع رسید

## بنام خدا

دو مقاله‌ای که از دیده بینای خوانندگان دانشمند میگذرد نخستین بار در مجله وحید انتشار یافت ولی از آنجا که برخی از دوستان فاضل چاپ این دو مقاله را بطور جداگانه نیز مفید دانستند ، لذا اینجانب از حسن ظن مشوقان خویش بر سرشوق آمدم و مصمم شدم که آندو مقاله را در رساله‌ای مستقل بایرانیان آزاده تقدیم نمایم . اکنون که این خدمت ناچیز بیاری ایزد توانا بانجام رسیده است امیدوارم که دانشمندان و ادب دوستان آنرا با کرامت و سماحتی که در نهاد پاک آنها معهود است قبول فرمایند و برهفواتی که از خامه نارسای این حقیر تراوش کرده است با دیده اغماض بنگرند و جای تذکر است که نگارنده تحقیقات خود را درباره پارسیان عربی نویس ادامه خواهد داد و اوراق فراهم آمده را بتناوب چاپ خواهد کرد .

ومن جهلت نفسه قدره      یری غیره فیه ما لایری

فیروز حریریچی

۴۵۷۲۰

تقدیم به :

علامه عالیقدر جناب آقای دکتر محمد معین استاد  
محترم دانشگاه تهران .

## عبد الحمید کاتب

از نوابغ پارسی نژادی که با ایجاد شیوه نوین در کتابت عربی کمال نبوغ و استعداد ایرانی را آشکار ساخته و خدمات شایسته ایرانیان پاکیزه سرشت را در تمدن و فرهنگ اسلامی جاوید نموده است عبد الحمید کاتب میباشد. نام این نویسنده بنا بقول جهشیاری صاحب کتاب الوزراء والکتاب وزر کلی صاحب الاعلام واحمد حسن الزیات صاحب تاریخ الادب العربی عبد الحمید بن سعد العامری است جد عبد الحمید همچنانکه زر کلی گفته است از موالی علاء بن وهب العامری بود بهمین جهت عبد الحمید نیز بنی عامر منسوب است. عبد الحمید باستناد قول اصطخری صاحب المسالك والممالك از اهالی انبار است و آن شهر فیروز ساپور (شاپور) است که شاپور اول پادشاه ساسانی بنای آنرا نزدیک حیره فرمان داد و وجه تسمیه انبار آنستکه دولت ساسانی ادوات جنگی خود را در آن شهر حفظ مینمود.

عبدالحمید بنا بگفته این خلکان در وفیات الاعیان  
 در رقة اقامت گزید ، آنگاه بشام منتقل شد و در همانجا  
 نبوغ فطری خویش را ظاهر کرد و شهرت فراوانی بدست  
 آورد و پرورش و طول اقامت وی در شام موجب شده است  
 که ابن الندیم الفهرست او را از اهالی شام بشمار آورد .  
 عبدالحمید در آغاز کار خویش همچنانکه ابن الندیم  
 وجاحظ گفته اند بتعلیم اطفال مشغول بود و در بلاد مختلف  
 رفت و آمد میکرد تا اینکه بدیوان رسائل هشام بن عبدالملک  
 که کتابت و ریاست آن با سالم بود پیوست و پس از چندی  
 بدرگاه مروان بن محمد الجعدی آخرین خلیفه بنی امیه  
 بروزگاری که ولایت ارمنستان را برعهده داشت راه یافت  
 و پس از آنکه مروان برمسند خلافت نشست ، عبدالحمید  
 کتابت و ریاست دیوان وی را متصدی شد و مروان را تا  
 غروب ستاره اقبالش ترك نکرد تا اینکه با وی در واقعه زاب  
 بمصر گریخت و هر دو در بوسیر بسال (۱۳۲ هـ ۷۵۰) کشته  
 شدند .

در باره وفات عبدالحمید کاتب اقوال دیگری نیز روایت



شده است، از جمله ابن خلکان دروفیات الاعیان گفته است گفته است که عبدالحمید پس از کشته شدن مروان در جزیره العرب پنهان شد تا اینکه سفاح بر او دست یافت و او را در زیر شکنجه بقتل رسانید ، همین مورخ در روایت دیگر و جهشیاری بر آن شده اند که عبدالحمید نزد دوستش ابن مقفع پنهان شده بود تا اینکه ناگهان بر او دست یافتند و او را نابود نمودند. ولی اصح اقوال همان است که اول گفته شد زیرا قرائن تاریخی مؤید قول اول است بعلاوه شدت وفا و خلوص عبدالحمید در حق مروان بن محمد مانع از این بوده است که عبدالحمید وی را ترك کند زیرا مسعودی صاحب مروج الذهب گوید : مروان پس از آنکه از زوال ملك خویش مطمئن شد بعبدالحمید گفت :

اکنون میتوانی بجانب بنی عباس گرای ، زیرا مرا در سراسر زندگی از فضل و کمال بهره مند ساختی ، دیگر ترا بر متابعت من مجبور نمی بینم : عبدالحمید در پاسخ گفت : من بر ترك تو توانا نمی باشم ، آنقدر شکیبایی میکنم ، تا آنکه پروردگار ترا پیروز گرداند یا اینکه همراه تو

بمیرم از بهر آنکه در نزد مردم بمکر و خدعه و خیانت بمخدوم  
منسوب نباشم ، سپس عبدالحمید این شعر را انشاد کرد:  
أسر و فاء ثم أظهر غدرة فمن لي بعدد يوسع الناس ظاهره  
از همین شدت علاقه عبدالحمید بمروان میتوان گفت  
که هر دو بایکدیگر بوده اند تا اینکه در بوضیر کشته شده اند.

## آثار عبدالحمید و موضوعات آن

ابن‌الندیم در الفهرست مجموع رسائل عبدالحمید را حدود هزار صفحه ذکر نموده ولی از وی جز سه رساله باقی نمانده است نخست رساله مختصری است که عبدالحمید آنرا هنگام فرار خود بامروان بخانواده خویش نوشته و آن در کتب مختلف ادب مانند کتاب الوزراء و الكتاب جهشیاری منقول است . عبدالحمید در این نامه رنج و ناامیدی خویش را بیان کرده و بی وفایی و بی ثباتی جهان را بیان داشته است چنانکه پس از ستایش پروردگار گفته است :

جهان از ناپسندیها و شادمانیها آکنده است، کسی که جهان وی را از شیرینی خویش بچشانند او را بخت یاری کند، پس بجهان دل بندد و بدان شادمان گردد و در آن اقامت گزیند و کسی که جهان او را دردمند کند ، از دنیا برمد و آنرا خشمناک سرزنش کند . جهان ما را از شیرینی خود چشانید، ولی پس از چندی از ما روی گردانید گویی

که ما را نمی‌شناسد ، ما را از وطن خویش پراکنده ساخت  
و بمفارقت یاران گرفتار ساخت ، هر چه را که داده بود باز  
گرفت و همانگونه که نزدیک شده بود دوری گزید، راحت  
را برنج، و شادی را باندوه و عزت را بخواری و زندگی را  
بمرگ مبدل ساخت .

دومین رساله‌ای که براءت و تجدد وی را در کتاب عربی  
بثبوت میرساند رساله‌ایست که عبدالحمید آنرا برای کتاب  
نوشته و در آن شرایط نویسندگی و معلوماتی را که دانستن  
آنها برای نویسندگان لازم بنظر میرسد بیان کرده است .  
این رساله نسبتاً طویل بوده و در کتب مختلفی مانند صبح  
الاعشی فی فن الانشاء از قلقشندی و کتاب الوزراء و الکتاب  
از جهشیاری و رسائل البلغاء از محمد کردعلی منقول است.  
عبدالحمید در این رساله پس از حمد پروردگار اهمیت  
کتابت و کاتب را با دلایل متقنی روشن می‌سازد و می‌گوید :  
پروردگار نویسندگان را در عالیترین طبقات مردم قرار  
داده و آنها را از دیگر اصناف مردم برتر گردانیده است  
زیرا به آنها محاسن خلافت نظام می‌یابد و امور آن سامان

می‌گیرد . پروردگار با نصایح نویسندگان پادشاهان را اصلاح میکند و از پند و اندرزهای آنان شهرها آباد میشود. پادشاه از نویسنده بی‌نیاز نتواند بود و کاتب برای پادشاه بمنزله گوشی است که بدان می‌شنود و چشمی است که بدان می‌بیند و دستی است که بدان حمله میکند .

عبدالحمید پس از بیان اهمیت کتابت و کاتب بایمی مشبع در شرایط نویسنده می‌نگارد و مختصات یک نویسنده با ارزش را در کمال سلاست اسلوب شرح میدهد و معتقد است نویسنده‌ای که پادشاه یا هر مقام عالی دیگری او را محرم امور خویش قرار میدهد باید بر مواضع حلم و اقدام و سکوت کاملاً واقف باشد و پاکدامنی و دادگستری و انصاف را پیشه خود کند و اسرار را مکتوم گذارد ، در سختیها با وفا باشد و حوادث آینده را پیش‌بینی کند، دره فنی از فنون علم نظر افکند و در آن متبحر گردد و اگر بدرجه مهارت نرسید از آن باندازه‌ای که او را کفایت کند فرا گیرد. عبدالحمید پس از آنکه نکات دقیقی را بنویسندگان می‌آموزد و بآنها در پوشاک و خوراک و نشست و برخاست اندرز-

های سودمندی توصیه میکند و در باب معلوماتی که دانستن آنها برای نویسنده ضروری است میگوید: فنون مختلف ادب را فراگیرید و در دین تققه کنید، بقرآن پروردگار و فرائض دین عالم باشید، زبان عربی و ادب آنرا بیآموزید زیرا عربیت شما را از خطای گفتار مصون میدارد، در نوشتن خط خوب بکوشید زیرا آن زیورسائل شماست، در روایت اشعار شناخت کافی بدست آورید و معانی و مشکلات اشعار را بدانید، ایام عرب و عجم و احادیث و سیر هر دو را بشناسید، زیرا وقوف به آنها شما را در نیل بآمالتان یاری میکند، از نظر در علم حساب نیز غافل نباشید زیرا حساب هوجب قوام امر خراج است.

عبد الحمید پس از بیان مطالب مذکور نویسندگان را بتهدیب اخلاق دعوت میکند و آنها را به پیروی از صفات حمیده برمی انگیزد چنانکه میگوید: نفسهای خویش را از آرزو و طمع حفظ کنید زیرا شره سبب خواری و تباهی نویسندگان است. پیشه خویش را از هر دنائی پاک کنید و خود را از سخن چینی بر حذر دارید، ارتکب و لاف زنی

ببرهیزید زیرا آن عداوتی است که بی کینه گرد آمده است. پیشه خویش را ارجمند دارید و بکسب آن کسی را که بفضل و عدالت و شرافت از پیشینیان ما شایسته تر است توصیه کنید و اگر زمانه یکی از همگنان شما را گرفتار سختی نمود بر او عطف کنید و او را یاری نمایید تا بحالت نخستین خود باز گردد و اگر یکی را از شما پیری از پیشه و دیدار دوستانش بازداشت، او را به بینید و اکرام کنید و با او مشورت نمائید و از فضل تجربه و معرفت قدیمش استعانت جوید و هیچ یک از شما نگوید که من بامور بیناترم و در کشیدن بارگران تدبیر از هم پیشه و مصاحب خود تواناترم زیرا داناتر دومی در نزد خردمندان کسی است که غرور را در پشت خویش افکند و دوست خود را داناتر از خویش به بیند.

عبدالحمید پس از آنکه پروردگار را ستایش میکند نامه خویش را با این عبارت پایان میبرد. والسلام وعلیکم ورحمة الله وبرکاته .

سومین رساله از عبدالحمید رساله ایست که آنرا عبدالحمید برای ولی عهد مروان یعنی عبدالله بن مروان

نوشته است . کتابت این رساله مقارن با زمانی است که مروان ، عبدالله را برای جنگ ضحاک بن قیس الشیبانی روانه کرده است ( ۱۲۸ هـ . ) این رساله بالغ بر سی صفحه و بنا بقول دکتر شوقی ضیف در «الفن ومذاهبه فی النثر - العربی» طویل ترین رساله دوره بنی امیه بشمار میرود و آن درالمشور والمنظوم تألیف ابوالفضل احمد بن ابی طاهر و رسائل البلغاء منقول است .

عبدالحمید در این رساله پس از ستایش پروردگار مقصود مروان را از نوشتن این نامه بعبدالله تذکر میدهد و او را از ارشاد و هدایتی که مروان در نظر داشته است آگاه میسازد . سپس بعبدالله اندرزهای سودمندی در انتخاب اصحاب خود توصیه میکند و میگوید : بطانه و جلیسان تو باید از زمره پرهیزگاران باشند وهمه سران لشکرت از کسانی باشند که بر اثر حوادث روزگار کار آزموده شده اند و بر مواضع امور وقوف تمام دارند . تو باید خاصان درگاه و رعیت خویش را از بدگویی در حق مردم منع کنی و نگذاری که آنها با سعایت و مکر و خدعه به پیشگاهت راه یابند و



هر گاه در مجلسی نشستی که عموم طبقات در آن وجود دارند  
نظر خود را فقط بخواصی از خواص خویش نیافکنی بلکه  
باید نگاه تو در اهل مجلس یکسان باشد .

عبدالحمید پس از بیان شرایط تمهید لشکر کار آزرده  
و آداب فرماندهی عبدالله را توصیه میکند که در امری که  
مروان او را بانجام آن مأموریت داده است پیروردگار  
تو کل نماید و شکیبایی را پیشه خویش سازد و دشمن را  
نخست به صلح و اطاعت از پادشاه دعوت کند و با او بنرمی  
رفتار نماید زیرا این امر موجب پیروزی او خواهد بود .  
سپس عبدالحمید از جانب مروان ، عبدالله را توصیه میکند  
که در تدبیر کار دشمن غفلت نورزد و مقاصد و مطامع او را  
بفهمد و موجب طغیان وی را دریابد . عبدالحمید در خاتمه  
از تنظیم داخلی لشکر سخن میگوید و رساله را با کیفیت  
فراهم آوردن سپاه منظمی پایان میرساند.

### سبک عبدالحمید و خدمت او به نثر عربی

با آنکه از عبدالحمید رسائل بی شماری بدست ما نرسیده است ولی از همین مقدار باقی مانده بر اسلوب کتابت وی بخوبی میتوان پی برد . نخستین نکته‌ای که در نثر عبدالحمید نظر خواننده را بخود جلب میکند نظم منطقی و تقسیم دقیق از لحاظ افکار است عبدالحمید در رسائل خود از شاخه‌ای بشاخه دیگر نمیرود و استطراد و تفرق خاطر در رسائل وی مشاهده نمیشود مثلاً در رساله‌ای که آنرا برای نویسندگان برشته تحریر در آورده است موضوع کتابت را مورد بررسی قرار داده و با نظم دقیقی مطلب مهم ادبی را پایان رسانیده است و نظم در افکار ، موجب نظم عبارات و تراکیب نیز گردیده است بعبارت دیگر عبدالحمید مانند نویسندۀ زبردست امروز موضوعی را در مقاله‌ای عنوان کرده و با دلایل متقن و واضحی نظریات خویش را اظهار داشته است بهر حال نظم منطقی در دورساله عبدالحمید کاملاً مشهود

است بطوریکه میتوانیم دومین رساله وی یعنی رساله ای را که برای عبدالله بن مروان نوشته است از حیث نظم منطقی در بیان موضوع بسه بخش تقسیم نماییم . نخست بخشی است که عبدالحمید در آن از فرمانده لشکر سخن گفته و چگونگی رفتار او را با حواشی و دیگر امرای قشون خویش بیان داشته است و تردیدی نیست که عبدالحمید در این بخش از ادب پهلوی متأثر شده و آداب و رسوم شاهان قبل از اسلام ایران در نوشتن این بخش تأثیری بسزا داشته است و چنانکه میدانیم عبدالحمید بتأیید مورخان مانند جاحظ پهلوی میدانسته و کتابهایی از آن بعربی نقل کرده است . و همین امر ابو هلال عسکری صاحب الصناعتین را بر آن داشته که معتقد شود : آگاهی عبدالحمید از زبان پهلوی سبب شده است که وی در شیوه تفکر و معانی خویش متنوع باشد و ترتیب معانی پهلوی را بکتابت عربی انتقال دهد .

بخش دوم این رساله قسمتی است که در آن عبدالحمید از امور لشکر سخن گفته و کیفیت انتخاب قضاة و خراج گزاران را بیان کرده است . در بخش سوم تنظیم داخلی

سپاه را عنوان نموده و طریقه تمهید واحدهای آنرا شرح داده و در پرداختن این بخش تا حدی از فرهنگ یونان متأثر شده است .

دیگر از اختصاصات نثر عبدالحمید هم آهنگی بین کلمات و الفاظ است وی در رسائل خود سجع بکار نبرده بلکه بنوعی از ایقاع صوتی متوسل شده است . الفاظ وی همچنانکه خود گفته است فحل و معانی آنها همه بکراست از رسائل این نویسنده چنین استنباط میشود که وی بر نوعی از ترادف تکیه میکند و با سلوب خود تعادل صوتی می بخشد . دو عبارت نزد عبدالحمید در موازنه صوتی بایکدیگر متعادل است زیرا او فکر خویش را در يك عبارت بیان نمیکند بلکه آنرا در دو عبارت یا بیشتر تعبیر مینماید و همین امر موجب میشود که دامنه ترادف لفظی نزد عبدالحمید وسیع باشد تا بدین وسیله وی بتواند میان عبارات تعادلهای صوتی برقرار کند . عبدالحمید الفاظ غریب استعمال نکرده و مانند خطیبان عصر خویش سجع نیز بکار نبرده است بلکه عبارات وی در کمال سلاست و سهولت بوده و عاری از هر گونه تکلف

و تصنع است .

دیگر از امتیازات نثر عبدالحمید استعمال احوال پی در پی است . از خواندن رسائل وی کثرت بکار بردن حال بخوبی مشهود و مبالغه در آوردن حالهای پی در پی بدون تردید پیش از عبدالحمید در نثر عرب متداول نبوده است و شکی نیست که عبدالحمید نخستین کسی است که این شیوه را معمول نموده و آن را در اسلوب نثر عربی وارد کرده است . دکتر طه حسین و دکتر شوقی ضیف در کتابهای « حدیث الشعر والنثر والفن و مذاهبه » بر آنند که عبدالحمید در استعمال احوال متعدد از سالم متأثر شده و سالم نیز در این مورد از زبان یونانی متأثر گردیده است زیرا این نوع جمله بندی بزبان یونانی اختصاص داشته و چنانکه میدانیم سالم بنا بقول ابن الندیم زبان یونانی میدانسته و کتبی هم از آن زبان، بزبان عربی نقل کرده است . اشکالی که در صحت قول این دو محقق میتوان گرفت آنستکه هر دو فقط به بیان اکتفا کرده و متون یونانی را برای اثبات ادعای خود عرضه نکرده اند تا بدین وسیله استعمال احوال متعدد را

ما خود از زبان یونانی بدانیم. از صفات بازر اسلوب عبدالحمید نفوذ و تأثیر آن در خواننده و شنونده است. عبارات عبدالحمید آن چنان در کمال سلاست بیان شده است که خواننده را در معانی الفاظ بتأمل و امیدارد و در آئینه دل وی اثر میگذارد و گفته اند ابو مسلم خراسانی نامه ای را که عبدالحمید برایش از زبان مروان نوشته بود، از بیم تأثیر آن در وجودش بسوزانید و بر قطعه ای از قطعات سوخته شده آن بیت ذیل را بنویشت و آنرا بمروان فرستاد:

محا السیف أسطار البلاغة وانتحی

علیک لیوث الغاب من کل جانب

از گفته های بالا میتوان نتیجه گرفت که عبدالحمید اسلوب جدیدی در نثر عربی ایجاد کرده و زبان عربی را برای بیان هر نوع موضوع علمی و ادبی آماده ساخته است بهمین جهت ثعالبی در یتیمه الدهر گفته است، بدئت الکتابه بعبدالحمید و ختمت بابن العمید (یعنی کتابت با عبدالحمید شروع شد و بابن عمید ختم گردید) و ابن الندیم گفته است: مترسلان از شیوه عبدالحمید پیروی کرده اند و او کسی است

که طریق بلاغت را در ترسل آسان نموده است،) و مسعودی در مروج الذهب گفته است: عبدالحمید صاحب رسائل و بلاغت است و او نخستین کسی است که در رسائل (بمقتضای حال) اطاله نموده و تحمیدات را در فصول نامه‌ها استعمال کرده است. از اقوال این علمای ادب بخوبی میتوان با اهمیت و ارزش اسلوب عبدالحمید پی برد و یقین حاصل کرد که عبدالحمید نخستین کسی است که کتابت را بمعنی حقیقی خود در نشر عربی متداول نموده است. زیرا قبل از عبدالحمید کتابت حقیقی در میان عرب وجود نداشته و این امر نزد آنها مانند ایرانیان و رومیان متداول نبوده است و قرن اول اسلامی نیز برای پیشرفت کتابت عربی و توسعه دامنه آن مناسب نبود بهمین جهت تازیان در این قرن بتألیف و تدوین توجهی نمودند و در این دوره مقدمات علمی فراهم گردید که بعدها دامنه آنها وسعت یافت و بعلم اسلامی مشهور شد.

بعلاوه مسلمانان این علوم را نیز نقل مینمودند و غالباً اشعار شعرای جاهلی و اسلامی را هم روایت میکردند و کمتر مینوشتند پس این قسمت از دوره اسلامی نیز چندان

بتدوین و تألیف کمک نمود و در این قرن دیوان خلافت یگانه مرکز کتابت عربی بشمار میرفت همچنانکه در تمام ادوار اسلامی نیز از مراکز مهم کتابت محسوب میشود. پس دیوان خلافت تحت سرپرستی کتاب بود تا اینکه بتدریج دامنه نشر عربی وسیع تر شد و استعمال آن در زندگی تازیان نفوذ نمود. و این امر صورت نگرفت مگر پس از آنکه ایرانیان در دیوان خلافت راه یافتند و چنانکه میدانیم تشکیلات اداری در دولت خلفاء مأخوذ از سازمانهای دولت ساسانی بود و آداب متداول در دوا این عبارت از همان رسوم و آدابی بود که در زمان پادشان ساسانی بود. بهمین جهت عناصر ایرانی پس از ورود بدربار خلفاء بسیاری از رسوم خود را در دیوان خلافت وارد نمودند و شیوه کتابت را که تا آن زمان با روح بدایت سازگار بود تغییر دادند، از طرف دیگر قدرت کتابت نزد ایرانیان بیش از عرب بود. زیرا عرب همچنانکه احمد امین در ضحی الاسلام گفته است بفصاحت لسانی بیش از فصاحت کتابی تمایل داشتند و شاید همین امر موجب آنستکه آنها برای فصاحت، کلمه ای مشتق شده از



لسان وضع کنند و بمردی که دارای بیان و فصاحت باشد بگویند : رجل لسن . و این نکته یکی از عللی است که کتابت در اوایل اسلام به ایرانیان منحصر باشد . بهر حال عناصر ایرانی در تطور کتابت عربی نقشی عظیم داشته اند و عبدالحمید نخستین کسی است که این نقش را ایفاء نموده و اسلوب تازه‌ای در کتابت عربی ایجاد کرده است .

با آنکه متقدمان عبدالحمید را نخستین کس میدانند که اسلوب تازه‌ای در کتابت عربی ایجاد کرده و در آن از لحاظ موضوع و عبارت پردازی از زبان پهلوی متأثر شده است ولی نمیدانم چرا دکتر طه حسین و شاگردش دکتر شوقی ضیف اسلوب عبدالحمید را در شیوه سالم ، کاتب و رئیس دیوان هشام بن عبدالملک جسته اند و بر آن شده اند که اسلوب سالم نیز بتأثیر از زبان یونانی بوجود آمده زیر اسالم بنا بگفته الفهرست یونانی میدانسته و پیش از عبدالحمید کتابت دیوان هشام را بر عهده داشته است و عجب تر آنکه هر دو محقق و دانشمند نظم منطقی رسائل عبدالحمید را نیز مأخوذ از یونان دانسته اند ! بعقیده نگارنده این دو محقق دیوانه وار

عاشق تمدن و فرهنگ یونان می‌باشند و سرزمین یونان را منشأ هر تحول علمی و ادبی میدانند و برای ملل دیگر در گذشته هیچگونه ابتکار حتی نظم افکار نیز قائل نیستند و یا اینکه از ادب پهلوی حتی زبان پارسی‌امروز نیز اطلاعی ندارند زیرا با مراجعه بآداب پهلوی تمام موضوعاتی را که عبدالحمید در دو رساله خویش نوشته است میتوان بدست آورد و حتی کتابهای بعد از اسلام نیز مانند البیان والتبیین والخبار الطوال شاهد آنست که عبدالحمید موضوعات خویش را از ادب پهلوی گرفته و در استعمال تحمیدات نیز از کتب پهلوی استفاده نموده است مثلاً مرحوم بهار فقره ۲۸ و ۲۹ از رساله‌ای که در آیین نامه نویسی بوده است در جلد اول سبک‌شناسی نقل میکند و آنرا برای یک دست بودن دعاها و انتظام جمله‌ها در نثر پهلوی سامانی شاهد می‌آورد و این انتظام فکر و جملات عبدالحمید است که دگر طه حسین آنرا مأخوذ از یونان میدانند. همچنین عبدالحمید در اطالعه تحمیدات از ادب پهلوی متأثر است و متونی که از زبان پهلوی بدست ما رسیده است شاهد این مدعاست مثلاً رساله مذکور چنین آغاز میشود: تعظیم بزرگت

سپتیمان پاک جان ، درود بر تن آفریده بزایش « نیز فقره  
هیجدهم از رساله سور آفرین که در مدح ولیمه وستایش جشن  
بوده و دارای لغات قدیمی و عبارات بسیار فصیح پهلوی  
ساسانی است چنین آغاز میشود: شکر خدای و شکر امشاسفندان  
و شکر خسروان و شکر لشکریان و شکر بزرگان و دهقانان و  
و شکر صنعتگران و پیشه‌وران و شکر آتشخانه‌ها ...

مرحوم بهار بازدر مجلد اول سبک شناسی مختصات  
نثر پهلوی ساسانی را نبودن سجع و موازنه و تکرار ستایشها  
و ادعیه ذکر میکند و برای هر یک مثالهای متعددی از نثر  
پهلوی می‌آورد و این همان اختصاصاتی است که در سبک و  
اسلوب عبدالحمید مشاهده میشود. بنا بر این فضایی چون  
ابوهلال عسکری و مسعودی و ابن‌الندیم بهتر از فضایی معاصر  
عرب بد قایق اسلوب عبدالحمید واقف بوده‌اند و منشأ فرهنگ  
و اسلوب وی را عمیق‌تر از معاصران درک کرده‌اند و از همین  
جاست که گفته‌اند: بدأت الكتابة بعبد الحمید و ختمت  
بابن العمید» .

## فهرست مراجع

- ۱- البيان والتبين . مصر . ۱۳۱۲ .
- ۲- الاعلام تأليف خير الدين الزر كلى . جلد چهارم ،
- ۳- تاريخ الادب العربى . احمد حسن الزيات . چاپ ۲۳ .
- ۴- وفيات الاعيان . ابن خلكان . مصر . ۱۳۶۷ .
- ۵- الفهرست . ابن النديم . مصر ۱۳۴۸ .
- ۶- مروج الذهب . مسعودى . مصر ۱۳۰۳ .
- ۷- صبح الاعشى . قلقشندى . ۱۳۴۰ . مصر .
- ۸- الوزراء والكتاب . جهشيارى . مصر . ۱۹۳۸ م .
- ۹- الصنائع . ابو هلال عسكرى . ۱۹۵۲ م .
- ۱۰- رسائل البلغاء . محمد كردعلى . مصر . ۱۳۶۵ .
- ۱۱- حديث الشعر والنثر . د كترطه حسين .
- ۱۲- الفن ومذاهبه فى النثر العربى . د كتر شوقى ضيف .  
مصر . ۱۹۵۶ .

۱۳- سبک شناسی. محمد تقی بہار. جلد اول. چاپ دوم

۱۴- ضحی الاسلام. احمد امین. جلد اول. چاپ

مصر. ۱۹۳۸.

۱۵- المسالك والممالك. طبع لیڈن. ۱۹۲۷.



## بديع الزمان همدانی

نویسنده زبردستی که شخصیت وی از جهات مختلف بررسی مینمائیم بديع الزمان همدانی است نام و کنیه این نابغه ایرانی بنا بقول ثعالبی در یتیمه الدهر و برو کلمان در تاریخ الادب العربی والزر کلی در الاعلام و در کتر شوقی ضیف در المقامة ابوالفضل احمد بن الحسين بن یحیی بن سعید الهمدانی است وی بنا بقول برو کلمان در سیزدهم جمادی الاخرة سال ۳۵۸ هـ ق (۹۶۹ م .) در همدان متولد شد ولی از رساله ای که آنرا برای ابوالعباس فضل بن احمد الاسفراینی نوشته است چنین برمی آید که اصل وی مضری تغلبی است :

«انی عبدالشیخ واسمی احمد وهمذان المولد وتغلب المورده ومضرا المحتد».

بديع الزمان مقدمات علوم را در همدان فرا گرفت و در مولد خویش از افاضل و ادباء استفاضه نمود و در انواع علوم

عقلی و نقلی متبحر گشت و بقول ثعالبی برجسته ترین استادی  
که در پرورش بدیع الزمان سهم وافری داشته ابوالحسین  
احمد بن فارس النحوی صاحب کتاب المجمل است که بدیع  
الزمان در رساله ای او را مخاطب قرار داده و گفته است :

لا تلمنی علی رکاکة عقلی

أن تیقنت أننی همدانی

بدیع الزمان بنا بگفته ثعالبی در تیسیمه الدهرود کتر  
شوقی ضیف در (الفن ومذاهبه فی النثر العربی) در بیست و  
دو سالگی بسال ۳۸۰ هـ. از اقامت در همدان دلتنگ شد و بر ترک  
مولد خویش مصمم گردید بنا بر این قول مارون عبود که  
بدیع الزمان در هیجده سالگی از همدان بیرون رفت صحیح  
نمیباشد زیرا با در نظر گرفتن سال ۳۸۰ بدیع الزمان بیست  
و دو ساله بوده است اما دلیل متقنی که علت ملالت بدیع -  
الزمان را از همدان بثبوت رساند در دست نیست ولی از شعری  
که قبلا ذکر شد و از قطعه ای که آنرا ابن خلکان در وفيات  
الاعیان با اندکی تردید بدیع الزمان نسبت داده است چنین  
بر میآید که وی بر اثر رفتار جاهلانۀ مردم آن شهر ملول شده



ومفارقت مولد خویش را بر اقامت در میان جماعتی نابخرد  
ترجیح داده است :

همذان لی بلد أقول بفضله  
لکنه من أقبح البلدان  
صیانه فی القبح مثل شیوخه  
و شیوخه فی العقل كالصبيان



بدیع الزمان پس از ترك همدان، بسوی ری روانه شد  
و در آنجا بدر گاه صاحب بن عباد که باستناد تحقیقات مستوفای  
استاد مرحوم احمد بهمنیار مجمع پنجاه وشش تن از فضلاء و  
ادبای آن زمان بود راه یافت و در شمار مباحث این وزیر  
دانشمند قرار گرفت و او را در برخی از اشعارش مدح کرد  
و منزلت رفیعی نزد این وزیر ادیب بدست آورد و بکرات  
صاحب بن عباد و حاضران مجلس وی را از حدت حافظه  
وجودت ذوق خویش در تعجب و حیرت افکند و بدیع الزمان  
در خدمت این امیر همچنانکه مرحوم بهمنیار (خلده الله فی-  
الجنة) گفته است هر نوع شعر را باهر وزن و قافیه در هر معنی

که اقتراح میکردند بی تأمل میگفت و شعر فارسی را که برای ترجمه بر او عرضه میداشتند بیدرنگ بهر بحر و وزن که میخواستند به عربی ترجمه می کرد .

بدیع الزمان پس از آنکه چندی در خدمت صاحب ابن عباد روزگار گذرانید بجانب گرگان باسفر بست و بنا بگفته بر و کلمان بسال ۳۸۰ هـ (۹۹۰ م.) وارد آن سرزمین شد و در آنجا از خرمن دانش فضلی مذهب اسماعیلیه خوشه چینی نمود تا اینکه در سال ۳۸۴ هـ (۹۹۴ م.) آهنگ خراسان نمود و بسوی نیشابور روانه گشت ، در راه نیشابور بود که ناگهان دزدان بر بدیع الزمان در آمدند و همه اموال او را بغارت بردند و بدیع الزمان در یکی از سائل خویش این حادثه را شرح داده و از ستم زمانه شکایت کرده است : « کتابی و أنا احمد الله الى الشيخ و اذم الدهر فما ترك لي فضاة الافضها و لاذها الاذهب بهو لا عقاراً الا عقره ولا ضیعة الا ضاعها... »

بدیع الزمان در نیشابور از احترام و عنایت ابوسعید محمد بن منصور دهقان برخوردار شد و در آنجا ابو بکر خوارزمی را که در اوج شهرت خویش روزگار میگذرانید

ملاقات کرد و در مناظره‌ای که میان او و خوارزمی در گرفت  
بر خوارزمی غلبه نمود و از همین زمان مشهور آفاق شد و در  
همین شهر بود که مقامات خویش را انشاء کرد .

بدیع الزمان پس از سیاحت در بلاد خراسان ب سیستان  
رفت و در آنجا نزد خلف بن احمد مقام شامخی کسب نمود  
و از رسائل بدیع الزمان چنین استنباط میشود که این امیر  
دانشمند و باتدبیر بوده و شخصیت ممتازی داشته است و شاید  
همین امر موجب گشته است که بدیع الزمان شش مقامه  
بر مقامات خویش بیافزاید و در آنها از فضل و کمال این امیر  
سخن بگوید، با این همه بدیع الزمان از این امیر نیز مملول  
شد و از او اجازت خواست که بهرات مسافرت کند .  
بدیع الزمان درهرات که آن زمان تابع دولت عزنوی بود  
رحل اقامت افکند و چه بسا از این راه میخواست بدرگاه  
محمود غزنوی صاحب فتوحات درخشان درهند راه یابد و در  
شمار نویسندگان و خواص او درآید و چنانکه ثعالبی گفته است  
وی بنزد محمود غزنوی رفت و در قصیده‌ای او را مدح گفت :

أفریدون فی التاج      أم الاسکندر الثانی

أم الرجعة قد عادت إلينا بسليمان  
 بدیع الرمان دربار محمود را نیز برای نیل بآمال خود  
 چندان مناسب ندید و بارگاه سلطان غزنوی نتوانست او را  
 بخود پای بند کند بهمین جهت پس از مدتی وی بهرات باز  
 گشت و در آنجا با دختر مردی بنام (الخشنامی) ازدواج کرد  
 و صاحب چند فرزند شد. شهرهرات علاقه بدیع الزمان را  
 بخود جلب کرد و او خوشترین روزهای زندگی خود را  
 در آنجا بسر برد و بخاطر خوشیها و زیباییهای همین شهر  
 است که بدیع الزمان بنامه مادرش پاسخ نداد و او راهجو گفت.  
 وی درهرات از ناز و نعمت فراوانی بهره مند گشت و  
 و ضیاع و عقار بسیاری بدست آورد و این امر از رساله‌ای که  
 در آن پدرش را باقامت درهرات دعوت کرده است بخوبی  
 استنباط میشود وی در این نامه پدرش گفته است: تو باید از  
 هر جهت آسوده خاطر باشی و از فقر و تهیدستی نهراسی و از  
 اینکه ممکن است با آمدن بهرات برخی از اموالت را از دست  
 دهی با کی بدل راه ندهی زیرا هر چه را از دست دهی عوض  
 آن چندین برابر خواهی یافت: «والله لا یضیع بذلک المکان

درهما الاعوضته دنارا ولا يعدم هناك داراً الأفدته دياراً»  
بدیع الزمان در اواخر حیات خویش مرفه الحال بود و  
با اندازه ای قدرت و ثروت داشت که دیگران حاجت خود  
را بنزد وی میبردند و او را برای خویش نزد امراء و بزرگان  
شفیع قرار میدادند از همین جاست که گفته است: این بزرگان  
می بینند که خورشید از جانب من بگردش درمی آید: (هولاء  
الصدور یرون أن الشمس من قبلی تدور).

بدیع الزمان تا آخرین روز حیات خویش هرات را  
ترك نگفت تا اینکه بقول ثعالبی والرزکلی بسال ۳۹۸ هـ.  
(۱۰۰۸ م.) در چهل سالگی بجهان باقی شتافت (رحمه الله)  
اما در کیفیت وفات وی محققان و دانشمندان ازمقدمین و  
متأخرین اختلاف نظر دارند، برخی بر آنند که وی را  
مسموم نمودند و شاید این قول اصح باشد زیرا وی چنانکه  
میدانم فحاش و بی پروا بود و در سراسر عمر خود بسیاری از  
امراء و فضلاء و قضات را هجو گفت و از این راه دشمنان  
بی شماری پیدا کرد و بعید نیست که بنیرنک یکی از همین  
دشمنان مسموم شده است: عده ای دیگر معتقدند که بدیع

الزمان پیش از مرگش مدفون گردید . باین نحو که او  
سکنه نمود و مردم او را بگمان اینکه مرده است بخاک سپردند  
ولی چون شب فرا رسید صدای او را از گور شنیدند اما  
هنگامیکه قبر را شکافتند بدیع الزمان در حالیکه ریش را  
بدست گرفته بود از وحشت قبر در گذشته بود .

### اخلاق و شخصیت نسانی بدیع الزمان

ابن دوست بدیع الزمان را چنین وصف کرده است :  
ابوالفضل چهره درخشانی داشت و خوش رفتار و در نهایت  
ظرافت و کمال لطافت ذوق و روح بود، در نخستین برخورد  
شخص را بخود مجذوب میکرد و چون دهان بسخن میگشود  
کلماتش چون سحر در شنونده نفوذ مینمود.  
ثعالبی او را چنین وصف کرده است : سیمایی مقبول و  
روحی گشاده داشت و در معاشرت گران نبود و بعظمت اخلاق  
و شرافت نفس و خلوص مودت متحلی و صداقتش شیرین و  
عداوتش تلخ بود .

اگرچه دو نویسنده مذکور بدیع الزمان را با اخلاق  
حمیده ستوده اند ولی از رسائل و اشعار وی چنین برمیآید  
که وی از برخی صفات ذمیمه نیز چندان عاری نبوده است.  
مثلا وی بسیار حسود بود و هرگز نمیتوانست ادیبی را بالاتر از

خود به پند و هر گاه می شنید ده ادیبی یا لسی، نویسنده ای را بر او ترجیح داده است زبان بطعن او می گشود و تاجان در بدن داشت از استهزاء و هجو او غافل نمیشد و پیوسته بدنبال جستجوی معایب او میرفت تا بدین وسیله برتری خویش را بثبوت رساند برای اثبات حسادت او همین بس است که بگوئیم وی بارها در رسائل خود دانشمندی چون ابوبکر خوارزمی را بپاد استهزاء گرفته و حتی جا حظ را هم باهمه مقام رفیعش در ادب عربی خوار و ناچیز پنداشته است چنانکه گفته است: جاخط در نثر متبحر است ولی در نظم براعتی ندارد بنا بر این بلیغ بشمار نمیرود زیرا بلیغ کسی است که نظم و نثرش در بلاغت یکسان باشند بعلاوه او باستعاره و اشاره متوسل نمیشود و کلمات غریب و مهجور استعمال نمیکند و در کتابت از اطناب نیز گریزان است «ان الجاحظ فی احدشقی البلاغة یقطف وفی الآخر یقف والبلیغ من لم یقصر نظمه عن نثره ولم یزر کلامه بشعره، فهل ترون للجاحظ شعرأرائعاً قلنا لا، قال فهل مواءموا الی کلامه، فهو بعید الاشارات، قلیل الاستعارات، قریب العبارات، متقاد لریان الکلام



نفور من معاصره بهمله فهل سمعتم له لفظة مصنوعة او كلمة غير  
 مسموعة » بدیع الزمان مانند قهرمان مقاماتش ابوالفتح  
 اسکندری بريك حال قرار نگرفته و برای کسب مال و نیل  
 بآمال خویش بهر حیلہ‌ای متوسل شده است و شاید این امر  
 موجب گشته است که وی در بلاد مختلف سیاحت کند و در  
 نزد امیری خاص مقیم نشود.

بدیع الرمان در مذهب نیز عقیده ثابتی نداشته و  
 و بمقتضای حال، خود را گاهی سنی و گاهی شیعه نشان داده است  
 اما قول الموسوعة العربية که وی سنی اشعری است نزد نگارنده  
 چندان معتبر نمیباشد زیرا تا کنون بماخذی که قول الموسوعة  
 را تأیید کند برخورد نکرده است بهر حال بدیع الزمان  
 مطابق اوضاع و احوال دیگرگون میشده و خود را بامحیط  
 هم آهنگ میکرد و گویی ابیات ذیل حقیقت مافی  
 الضمیر او را بخوبی روشن میکند:

ويحك هذا الزمان زور      فلا يغرنك الغرور  
 لا تلتزم حالة و لكن      در باللیالی کما تدور



بدیع الزمان باعاطفه و مهربان نبود و دلی سخت چون  
 سنگ داشت و همین امر موجب شده است که بر عزیزترین  
 کس خویش یعنی پدرش رحم نکند و چون پدرش از او  
 مساعدت مالی درخواست نموده وی در پاسخ نوشته است که  
 نمیتواند با او کوچکترین مساعدت مالی کند مگر اینکه بهرات  
 بیاید و از آنجا که میداند پدران تاوانش قادر بر تحمل مشقات  
 سفر نمیشد لذا باین عذر تمسک جسته است تا بدین وسیله  
 چیزی از ثروت هنگفتش با ندهد و هنگامیکه پدر از محبت  
 و عنایت فرزند ناامید گردیده از مادر بدیع الزمان خواسته  
 است که بر او نامه ای بنویسد و موضوع را با وی در میان گذارد  
 بدیع الزمان پس از خواندن نامه مادر این بار نیز متنبه  
 نگردیده و او را هجو کرده و گفته است: مادر من پیر زنی است  
 که از روی شوق بمن نامه نوشت و گفت: ای فرزند پروردگار  
 حق مرا از تو بگیر دو من در جواب گفتم نمیتوانم بلادی را ترک  
 کنم که خداوند آنجا روزی مرا کاملاً میسر کرده است:

و عجز کأنها قوس لام      فلقو هامن نبعة شرفلق  
 کاتبنتی شوقا الی و قالت      أخذ الله یابنی بحقی

قلت لا استطیع ترک بلاد قدوفی الله فی ثراها برزقی

بدیع الزمان نه تنها بر پدر و مادر خویش خشونت نشان داده بلکه از همه کسانی که دست حاجت بسوی او برده اند معذرت خواسته و خویشتن را فقیر و ناچیز قلمداد کرده است. مثلاً در نامه‌ای که آنرا برای عطا خواهنده و سائلی نوشته ، گفته است: خود دانم که احسان مانند درخت از لحاظ میوه است یعنی اتفاق مال موجب زیادت آن است و من همچنانکه گفتم از تن خویش جز دل و دست را مالک نمیباشم اما دل متعلق بکسانی است که از راه دور بزیارت من می‌آیند و دست هم بچود و کرم حریص است ولی کیسه تهی این خوی نیک را یاری نمی‌کند و او خواهنده هم دست از طبع کریم بر نمیدارد و خود دانی که میان ادب و مال خویشاوندی نیست و کم باشد که آندو در یکجا گرد آیند . در این روزگار با طبخ بسیار کوشیدم که از قصیده جیمیه شما خ غذایی بسازد و بقصاب پافشاری نمودم که بادیب کتاب (نویسندگان) گوش فرادهد ولی هر دو نپذیرفتند و چون در خانه بزیت (روغن) احتیاج افتاد هزار و دو بیست بیت از اشعار کمیت انشاد کردم ولی

این هم گره‌ای از کار نگشود و اگر میدانستم که ارجوزه  
عجاج در تو ابل‌سکباج (بوی افزار آتش و مرقه) ثمری دارد  
آنرا هم میخواندم و چون همه این امور اثری ندارد پس چه  
کنم من بی گناهم و اگر گمان میکنی که نزد من بیایی  
بر من مرحمت کرده‌ای پس بدان راحت من در آنست که  
پای بساحت خانه من نگذاری و قدم رنجه نفرمایی .

غرور و تکبر نیز از خصالی است که در بدیع الزمان  
وجود داشته است و خودپسندی او بحدی است که خواری  
و ابوسعید بن شاپور را فقط بخاطر اینکه با احترامش نیمه  
بر خاسته اند سرزنش کرده و این امر را اهانته عظیمی محسوب  
داشته است.

بهر حال بدیع الزمان از صفات زشت خویش بی‌خبر  
نبوده و بارها این نکته را در رسائل خود متذکر شده است  
مثلاً در رساله‌ای که آنرا بابونصر بن ابی بریده نوشته گفته  
است: «اگر من این کار را انجام دادم بجهت آنستکه خراسانی  
می‌باشم و نایاب‌ترین چیز نزد خراسانی انسانیت است همچنین  
در نامه‌ای که آنرا باستاد خود احمد بن فارس النحوی فرستاده

است گفته : دو چیز در یکجا کمتر گرد می‌آیند خراسانی  
بودن و انسانیت و من اگر چه در همدان متولد شده‌ام ، ولی  
در خراسان مسکن گزیده‌ام « بدیع الزمان از دانستن این  
اخلاق زشت پشیمان بوده و پیوسته کوشش می‌کرده است که  
آنها را اصلاح کند ولی چنانکه خود گفته‌است خویشان را  
در اصلاح این خویهای ناپسند عاجز میدیده است :

خلیلی و اهل‌لیالی و صرفها

لقد ثققت الاکعوب خلائقی

## آثار بدیع الزمان

- از بدیع الزمان سه اثر بشرح ذیل باقی مانده است:
- ۱- دیوان شعر که باهتمام محمدشکری الملکی در قاهره بسال ۱۳۲۱ هـ (۱۹۰۳ م) بچاپ رسیده است .
  - ۲- رسائل بدیع الزمان که تعداد آنها بنا بقول الزرکلی ۲۳۳ رساله است و از مجموع آنها نسخ خطی متعدد باقی مانده است و فضلا برای اطلاع از آنها میتوانند بجلد دوم از تاریخ الادب العربی تألیف برو کلمان مراجعه نمایند. رسائل بدیع الزمان چندین بار بچاپ رسیده از جمله بکوشش الفاخوری با شرح شیخ ابراهیم الاحدب در بیروت بسال ۱۹۲۱ م. چاپ شده است.
  - ۳- مقامات بدیع الزمان که تعداد آنها ۵۱ مقامه است. ثعالبی شماره مقامات را چهل نوشته است ولی باید دانست که منشأ این قول از بدیع الزمان می باشد زیرا اوی در رساله ای که آنرا در انتقاد از قصیده خوارزمی نوشته تعداد مقامات را چهل ذکر کرده است ولی همانطور که برو کلمان و د کتر

شوقی ضیف عقیده دارند منظور بدیع الزمان در این رساله تعیین عدد واقعی مقامات نمی باشد بلکه وی فقط جنبهٔ مفاخره و برتری را در نظر داشته است . از مقامات بدیع الزمان نسخ خطی متعدد در کتابخانه‌های مختلف دنیا مانند فرانسه، آلمان، ترکیه باقی مانده است و آن چندین بار در نقاط مختلف جهان بچاپ رسیده است از جمله در سال ۱۸۸۹ در بیروت با شرح شیخ محمد عبده و یکبار هم در ایران بسال ۱۲۹۶ هـ . با چاپ سنگی بچاپ رسیده است .

## بر رسمی و نقد آثار بدیع الزمان

پیش از آنکه دربارهٔ برجسته‌ترین اثر بدیع الزمان یعنی مقامات با تفصیل بیشتری گفتگو کنیم سطوری چند پیرامون رسائل و اشعار وی می‌نگاریم. بدیع الزمان در این رسائل از موضوعات مختلفی مانند مدح و استعطاف و زهد و اعتذار و ملامت و عتاب و سب و شتم و غیره سخن می‌گوید و در اغلب آنها با استعاره و کنایه و تلمیح و اشاره و محسنات لفظی و معنوی متوسل می‌شود و در استعمال سجع‌های متوالی و جناس‌های متعدد مبالغه می‌کند مثلاً در رساله‌ای که آن را در وصف سفرش از گرگان به نیشابور نوشته است در بکار بردن صنعت جناس از حد طبیعی تجاوز می‌نماید و خویشتن را در جستجوی این صنعت برنج می‌افکند و از همین جاست که می‌گوییم افراط در استعمال صنایع بدیعی، بدیع الزمان را بنوعی تکلف و تصنع می‌کشاند و شکی نیست که خوارزمی و دیگر پیروان شیوهٔ تصنع با اندازهٔ بدیع الزمان دامنهٔ جناس و دیگر محسنات



بدیعی را بر خود اینچنین تنگ نگرفته‌اند و شاید بدیعی الزمان خواسته‌است بدین وسیله برتری خود را بر فضایل آن زمان ثابت کند بهمین جهت بدامن انواع جناس پناه برده و گوئی غرابت در جناس را نوعی ابداع و برتری دانسته‌است. بدیعی الزمان در رسائل خود تنها در استعمال جناس مبالغه نمی‌کند بلکه بغرائب لغات نیز میل شدیدی دارد و شاید توجه وی بصنعت جناس موجب استعمال لغات مهجور نیز گردیده‌است. دیگر از امتیازات بدیعی الزمان در رسائل آنست که وی اشعارش را در عبارات خود می‌گنجانند و علاوه بر آنکه پاره‌ای از اشعارشاعران را مانند متنبی و غیره تضمین مینماید در برخی از عبارات باچنان مهارتی شعرشاعر را جای می‌دهد که گوئی شعر مذکور جز، لاینفک نثر و از پرداخته‌های خود بدیعی الزمان است. مثلاً در رساله‌ای که بسهل بن محمد بن سلیمان نوشته‌است می‌گوید:

خلقت الوفا رجعت الی الصبا

لفارقت شیبی موجع القلب باکیا

بیت مذکور از متنبی است و در نامه‌ای که آنرا برای

خوارزمی نوشته است گوید: (ومن الارتياح للقائه كما انتفض  
الغصفور بلله القطر) و كما انتفض مصرع دوم از شعر ذیل است  
که از ابو صخر الهدلی بوده و مورد استناد نحویانی مانند  
ابن هشام و غیره است .

و این لتعرونی لذكراك هزة كما تنفض لعصفور بلله القطر  
همچنین اشعار زیر:

ولو أن ما أسعى لادنى معيشة

كفانى ولم اطلب قليل من المال

وتبسم عن ألى كأن منوراً

تخلل حر الرمل دعص له ندى

چنانکه می بینیم بیت اول از امرؤ القیس است که در باب  
عدم تنازع و عدم مفعول لاجله مورد استناد نحویانی چون  
ابن هشام است و بیت دوم از معلقه طرفه بن العبد بکری است  
بدیع الزمان در رسائل خود از تضمین آیات نیز غافل  
نمی شود و بسیاری از آیات یا پاره ای از تراکیب قرآنی را  
در عبارات خود جای می دهد مانند دو عبارت زیر: ( هو الله  
مالك الملك يؤتى الملك من يشاء وينزع منه من يشاء ) (در رساله ای

با بوالعباس فصل بن احمد الاسفر اینی) (کانا زرغناه فأنبت سبع سنابل) (در رساله‌ای با بوالطیب سهل در مدح خلف بن احمد) بدیع الزمان در رسائل خود علاقه وافر با استعمال ضروب امثال عربی و مصطلحات مذهبی نشان می‌دهد و غالب نامه‌های وی از ضروب الامثال تازی و اصطلاحات دینی از قبیل عدل - العمرین و غیره مشحون است و تضمین اشعار و آیات و ضروب الامثال و استعمال غرائب لغات خود بهترین دلیل بر حذرت حافظه بدیع الزمان است بنا بر این اگر چه دانشمندی چون ثعالبی و دیگران در قدرت حافظه بدیع الزمان مبالغه‌هایی کرده‌اند که پذیرفتن آنها برای عقل سلیم خالی از اشکال نمی‌باشد ولی تردیدی نیست که بدیع الزمان در قدرت حافظه اعجوبه دوران خود بوده است.

نکته در خور تذکر در رسائل بدیع الزمان آنست که وی شیوه خاصی را در ادعیه بکار برده است و غالب ادعیه وی از الفاظ و کلمات و عبارات ذیل تشکیل میشود : اطال الله بقاءه ، ایده الله ، عافك الله .

رسائل بدیع الزمان اگر چه تماماً با مهارت و براعت

زاید الوصفی نوشته شده است ولی سیمای حقیقی بدیع الزمان در رسائلی که پیرامون سب و شتم و انتقاد سخن می گوید بهتر و واضح تر جلوه می کند بعبارت دیگر بدیع الزمان در هجائیات خود بیش از اخوانیات موفق میشود و گمان نمی-کنم شاعری یا نویسنده ای غیر از بدیع الزمان بتواند قاضی ابوبکر الحیری را هجو کند. زیرا زبان هجو در این رساله باندازه ای قویست که میتوان آن را عالیترین نمونه هجاءات از زمان حاضر دانست .

اما اشعار بدیع الزمان در قدرت و کمال پایه مقامات و رسائل وی نمیرسد بعبارت دیگر او در رسائل و مقامات خود شاعر تراست. با این همه اشعارش نیز خالی از لطف و دقایع ادبی نمی باشد مثلاً قصیده ذیل از بهترین اشعار او بشمار می رود و در حد خود نیز قابل توجه است :

فخر مجدلاً بدم کانی      هدمت به بناء مشمخراً  
دیوان بدیع الزمان از معنیات و احاجی مشحون است  
است و نیز شامل اشعاری است که در آنها بدیع الزمان کلمات  
فارسی را با عربی مخلوط کرده است مانند :

أما كفى صد غك لى      الى الردى معتركا  
 ورنه دهى بوسه زلب      بهل بیوسم لبکا (بهل بیوسم)

بدیع الزمان در اشعارش نیز از بکار بردن سجع و مبالغه  
 در تشبیه و استعاره خود داری نمیکند و تقریباً همان شیوه‌ای  
 را دنبال میکند که در رسائل و مقامات پیروی میماید .

اما اثر ارزنده‌ای که مقام بدیع الزمان را در ادب  
 عربی ممتاز میکند و او را مبتکر واقعی مقامه نویسی نشان  
 میدهد مقامات اوست . چنانکه گفتیم بدیع الزمان اغلب  
 این مقامات را در نیشابور انشاء نمود و گفته اند که آنها برای  
 شاگردان خویش در پایان درس قرائت میکرد و من گمان  
 میبرم که بدیع الزمان مقامات خود را بعنوان درسهای مسائل  
 لغوی و نصوص ادبی بشاگردان تعلیم میداده است ولی پیش  
 از آنکه از موضوع مقامات سخن بگویم یادآوری میکنم که  
 احادیث ابوبکر محمد بن الحسین بن درید الازدی همچنانکه  
 الحصری گفته است در انشاء مقامات تأثیری بسزا داشته است  
 بعبارت دیگر بدیع الزمان در کتاب مقامات از احادیث چهل  
 گانه ابن درید الهام گرفته است. زیرا با مراجعه با حدیث

این درید در کتاب الامالی نالیف ابوعلی القالی ارتباط مقامات را با احادیث مذکور میتوان مشاهده کرد. این احادیث اگرچه مانند مقامات پیرامون کدیبه و در یوزگی دور نمیزند ولی مانند مقامات مسجوع بوده و از لغات غریب مشحون میباشد بعلاوه مانند مقامات نیز بشکل روایت و تعیین سند آن نوشته شده است. همچنین این احادیث برای تعلیم مبتدیان لغت عرب تدوین شده و مانند مقامات جنبه تعلیمی را شامل است بعلاوه چنانکه گفته شد تعداد مقامات نخست چهل مقامه بوده و از همین جا میتوان گفت که بدیع الزمان مقامات خود را برای برابری با این درید تألیف کرده است بعلاوه در بسیاری از موارد نیز میان مقامات و احادیث این درید از لحاظ معانی تشابهاتی کامل دیده میشود مثلاً اوصافی که در مقامه اسدیه برای شعر و در مقامه حمدانیه برای اسب ذکر شده است چندان بی ارتباط با اوصافی که در احادیث این درید آمده است نمیشد. همچنین بسیاری از ادعیه و مواعظ در مقامات با آنچه که در احادیث این درید ذکر شده است ارتباط مستقیم دارد. مثلاً در میان مقالات دو مقامه

بنام وصیة ووعظیة وجود دارد که کاملاً با احادیث ابن درید  
از لحاظ موضوع مطابقت میکند بعلاوه این فکر که بدیع-  
الزمان مقامه را در کدیة انشاء کند تاحدی مستقیماً از  
«خطبة الاعرابی السائل فی المسجد الحرام» ابن درید سرچشمه  
گرفته است .

بدیع الزمان از نوشته‌های جاحظ نیز در موضوعات  
کدیة متأثر شده است چه بیهقی در کتاب المحاسن و المساوی  
حدیث طویلی از قول جاحظ نقل میکند که در آن جاحظ با  
تفصیل تمام از اهل کدیة و لطائف الحیل آنها برای کسب درهم  
و دینار سخن گفته است . در نوشتن مقامات ظهور طایفه‌ای  
نیز کاملاً مؤثر بوده است و آن اهلا کدیة‌ای هستند که در  
زمان بدیع الزمان پیدا شده‌اند و بسا سائین مشهور میباشند.  
ثعالبی گفته است که از این جماعت دو شاعر در زمان بدیع  
الزمان شهرت داشته‌اند و آن دو الاحنف العکبری و ابودلف  
الخرزجی هستند. ثعالبی احنف را از شاعران اهل کدیة  
ذکر میکند و برایش قصیده طویلی را که در آن احنف از  
صناعت کدیة و در یوزگی سخن گفته است بیان مینماید همچنین

ثعالبی ابودلف را بمهارت در کدیه و براعت در گفتار و صف  
 میکند و برایش قصیده‌ای را که در معارضهٔ احنف سروده  
 است ذکر مینماید. از مطالعهٔ مقامات چنین استنباط میشود  
 که بدیع الزمان باین دو شاعر نیز نظر داشته است زیرا در  
 نخستین مقامهٔ بر زبان قهرمان خود یعنی ابوالفتح اسکندری  
 دوبیت زیر را جاری میسازد:

ویحك هذا الزمان زور      فلا یغر نك الغرور  
 لا تلترزم حالة ولكن      در باللیالی کما تدور



این دوبیت از قصیدهٔ ابودلف است که آنرا ثعالبی در  
 یتیمه الدهر روایت کرده است ارتباط بدیع الزمان با این  
 دو شاعر در اینجا متوقف نمیشود زیرا کسی که مقامهٔ رصافیه  
 را مطالعه کند احساس خواهد نمود که بدیع الزمان دو  
 قصیدهٔ ابودلف و احنف را که در موضوع کدیه میباشد بصورت  
 نثر در آورده است بعلاوه نامیدن یکی از مقامات بنام ساسانیه  
 خود بهترین گواه است که بدیع الزمان در تحریر مقامات  
 خویش بطبقه ساسانین و دو شاعر آنها نظر داشته است.



نکته در خور تذکر آنستکه قهرمان مقامات یعنی ابوالفتح اسکندری زائیده خیال بدیع الزمان است و ما نام او را در کتبی که قبلاً تدوین شده است نمی بینیم. این قهرمان غالباً در اول مقامه ذکر میشود و تنها مقامه ابلسیه است که ابوالفتح اسکندری در آخر آن آشکار شده است. وی در همه مقامات نقشی را که بر عهده دارد ایفاء میکند و فقط مقامه غیلانیه و بغدادیه است که در آندو اثری از او دیده نمیشود و همانطور که ابوالفتح اسکندری از شخصیات خیالی بشمار میرود راوی داستان نیز یعنی عیسی بن هشام از پرداخته‌های ذهن بدیع الزمان است و اینکه راوی سخن خود را با این عبارت (حدثنی عیسی بن هشام) شروع میکند دلیل بر آنستکه بدیع الزمان در نظر داشته که از شیوه روات و بعبارت دیگر از طریقۀ ابن درید در احادیث تقلید نماید.

اما موضوع مقامات تنها شامل کدیه و در یوزگی نمیشود بلکه ابوالفتح اسکندری در لباس مختلفی ظاهر میشود و از مسائل گوناگونی چون ادیبی توانا سخن میگوید و با بیان شیوا و ساحر خود هر لحظه در جلب دینار و درهم حیلۀ دیگری

بکار می‌بندد. وی در شهرهای مختلف سیاحت می‌پردازد و شاید این امر موجب شده است که بدیع الزمان نام شهرهای مختلف بخصوص شهرهای ایران را بر مقامات خود بگذارد ولی بدیع الزمان گاهی مقامه را بنام حیوانی مانند اسد می‌نامد (اسدیه) و گاهی بنام خوردینی (مضیریه) نام می‌گذارد و یا اینکه مقامه را بنام موضوعی که از آن بحث می‌کند می‌نامد مانند وعظیه که از پند و اندرز سخن می‌گوید و القریضه که از شعر و قریض بحث می‌کند و ابلیسیه که با ابلیس بی‌ارتباط نمی‌باشد و ملوکیه که شامل مدح خلف احمد بن احمد امیر سیستان است.

بدیع الزمان در مقامات داستان و قصه را هدف اساسی قرار نمی‌دهد بلکه او داستان را بهانه قرار داده است تا بدین وسیله عبارات مسجوع را همراه با تشبیه و کنایه و استعاره و ضرب‌المثل بدنبال یکدیگر تحریر کند از همین جاست که برای خود موضوع معینی در نظر نگرفته و اطراف موضوعات مختلف سخن گفته است.

مقامات نه تنها در کدیه نوشته شده بلکه عاری از جنبه

تعلیمی نیز نمیباشد مثلاً مقامهٔ اسدیه و حمدانیه و غیلانیه بهترین مقامه‌ای هستند که می‌توانند در تربیت ادیب و شاگرد مبتدی از لحاظ لغت و او صاف شیر واسب و اشعار ذوالرمة مؤثر واقع شوند. همچنین مقامهٔ اهوازیه و وعظیه دو مقامه‌ای هستند که حاوی بسیاری از مواعظ و مسائل دینی میباشند و برای تهذیب طلاب و تزکیهٔ اخلاق آنها فایده‌تی تمام دارند. و نیز مقامهٔ ابلیسیه عاری از لطافت نمیباشد و این همان مقامه است که ابن شهید را در نوشتن سفرنامه‌اش بنام «التوابع و الزوابع» مؤثر افتاده است.

اما اسلوب مقامات عبارت از آوردن اسجاع و عباراتی است که خواننده را بخود جلب کند و او را در استعمال لغات غریب و اشعار و صنایع لفظی و معنوی بشگفت اندازد. چنانکه می‌بینیم بدیع الزمان هر مقامه را داستان و ارمیان عیسی بن هشام و ابوالفتح الاسکندری انشاء میکند و بر زبان قهرمان داستان که همیشه در لباس ادیبی ظاهر میشود کلمات مسجع و عبارات آمیخته به جناس و مراعات النظر جاری میسازد تا بدین وسیله قدرت خود را در احاطه بزبان و ادب عربی

اثبات نماید . با این همه سجعهای اولطیف است و در آنها تکلفی دیده نمیشود گویی وی صیاد ماهری است که کلمات متناسب را شکار میکند و هر يك را در موضع مناسب خود می‌نشانند. پس برای بدیع الزمان تعبیری در مقامات دشوار بنظر نمیرسد و کلمات از نظر وی مخفی نمیشوند بلکه الفاظ از هر طرف بنزدوی روی میکنند تا او مطابق میل خود آنها را انتخاب نماید و هر گونه که می‌خواهد بکاربرد.

از همین جا بر وسعت ذوق لغوی بدیع الزمان در مقامات میتوان پی برد و بر اقتدار زایدالوصف وی در ادب عربی حکم کرد.

در مقامات بدیع الزمان روح فکاهی نیز مشاهده میشود و همین امر موجب می‌گردد که مقامات در دل مردم مقبول واقع شود و بجمالات مسجع و کلمات غریب خواننده را ملول نسازد و مقامه (المضیریه) بهترین نمونه این روح فکاهی و ظریف است .

بهر حال مقامات بدیع الزمان از بهترین آثار ادب عربی بشمار میرود و زحمت و مهارتی را که ادیت ایرانی در تحریر

آن بکار برده است مورد توجه و تقدیر فضلاء و دانشمندان  
از متأخرین و متقدمین است و تا ادب عرب در جهان باقی است  
نام این نویسنده ایرانی نیز جاوید خواهد بود .

## فهرست مراجع

- ١ - المقامة: تأليف دكتور شوقي ضيف . مصر . ١٩٥٤
- ٢ - بديع الزمان الهمداني . مارون عبود . مصر . ١٩٦٣
- ٣ - تاريخ الادب العربي . جلد دوم . بروكلمان .  
دكتور عبد الحلیم النجار . مصر . ١٩٦١
- ٤ - الاعلام تأليف خير الدين الزركلي
- ٥ - الموسوعة العربية الميسرة . محمد شفيق غربال  
قاهره (١٩٦٥)
- ٦ - يتيمة الدهر . ثعالبي . مصر . ١٣٦٦
- ٧ - وفيات الاعيان . ابن خلكان . جلد اول . مصر  
١٣٦٧
- ٨ - مقامات بديع الزمان . شرح شيخ محمد عبده .  
بيروت ١٨٨٩
- ٩ - رسائل بديع الزمان بيروت ١٩٢١
- ١٠ - الفن و مذاهبه في النثر العربي . دكتور شوقي

ضيف . بيروت ١٩٥٦

١١ - ديوان متنبى . البرقوقى . مصر . ١٩٣٨

١٢ - قطر الندى وبل الصدى . ابن هشام . مصر . ١٩٦٣

١٣ - المعلقات السبع . زوزنى . بيروت ١٩٦٢

١٤ - تاريخ الادب العربى . احمد حسن الزيات . چاپ

بيست و دوم

١٥ - زندگانى ادبى صاحب بن عباد . تأليف احمد

بهمنيار . مجله دانشكده ادبيات سال ١٣٤٤ . شماره ٣ و ٤



